

منطقه

فلاخن

شماره ۲۵

یازده نکته‌ی مالی‌خولپایی  
در باب صیروت و وضعیت یونان

آلن بدیو

ترجمه: بانک فراهانی

مناظره

فلاخن

شماره ۲۵

پایانده نکته‌ی مالی‌خولپایی  
در باب صدیرورت و وضعیت پیونان

آلن بدیو

ترجمه: بابک فراهانی

در پی پاسخ منفی مردم یونان به شروط وام‌دهنده‌گان در جریان همه‌پرسی روز یکشنبه پنجم ماه ژوئیه‌ی ۲۰۱۵، یادداشتی از آلن بدیو در نشریه‌ی «لیبراسیون» به چاپ رسید که از امیدواری او به گشایش یک فصل سیاسی نوین حکایت داشت. شرایط اما به گونه‌ای رقم خورد که وی تصمیم گرفت در مقاله‌ای دیگر، که در تاریخ بیستم اوت و ساعاتی پیش از استعفای الکسیس سیپراس منتشر شد، بر تباهی این فرصت «بی نظیر» در اثر قصور نخست‌وزیر یونان و مشاورانش تأکید کند.

۱

این باور ایجاد شده بود که دستور کار سیریزا، فاتح انتخابات در یونان، یک «نه»ی پر قدرت به [سیاست] ریاضت است؛ و در نتیجه تمام شروط ضد اجتماعی، واپس‌گرایانه و ناقض ابتدایی‌ترین اصول مرتبط با آرمان برابری و زندگی رضایت‌بخش مردم را، که انواع قدرت‌های مالی و محافظان اروپایی آنها به عنوان شرط وام‌های شان تحمیل می‌کردند، قاطعانه رد خواهد کرد. بدین ترتیب، بسیاری از امکان‌های ظهور یک جهت‌گیری سیاسی کاملن متفاوت از اجماع ارتجاعی [موجود] خرسند بودند؛ اجماعی که تمام دولت‌ها از سی سال پیش افکار عمومی خود را، بازور یا رغبت، در آن نگه داشته‌اند.

۲

البته، پیشاپیش می‌توانستیم دلایل زیادی برای تعدیل این امیدواری بیابیم؛ حتا همین واژه‌ی شوم «ریاضت» که تلویحن می‌توانست با ضد خودش (که کدام واژه باشد؟ «رفاه»؟) جایگزین شود، بی‌آنکه تغییر چندانی حاصل گردد. در حالی که همه چیز حاکی از آن بود که حریفان، قدرت‌نشینان و حامیان مالی آنها در اقتصاد وحشی جهانی شده، کمترین قصدی برای تغییر هیچ چیز نداشتند، و حتا در صدد تحکیم و تشدید گرایش غالبی بودند که مدیریت و منافع آن را در دست دارند. همچنین شاهد خطری بودیم که از پذیرش قواعد ثابت، برای دستیابی به قدرت، ناشی می‌شد: انتخابات، اکثریت مبهم و متزلزل، کنترل ناچیز بر دستگاه دولت، و کنترلی کمتر از آن بر قدرت‌های مالی، تمایل سازمان‌یافته به مصالحه‌ی فسادآور، و خلاصه یک دایره‌ی عمل بسیار محدود. و در نهایت، می‌دیدیم که به راستی سیریزا پیوندهای سیاسی تنگاتنگ و سازمان‌یافته‌ای را با توده‌ی مردم حفظ نمی‌کرد: موفقیت او برآمده از افکار [عمومی] بود، یعنی موفقیتی که بنا به

تعریف بی‌ثبات و به ویژه خارج از کنترل بوده، و فاقد هرگونه تضمین در برابر هجوم درونی یا بیرونی گرایش‌هاست فرصت طلبانه‌ای است که هیچ قاعده‌ای جز کسب و حفظ قدرت ندارند. بنا به تمام این دلایل، من به جبهه‌ی شکاکان تعلق داشتم.

۳

باید اعتراف کنم که به همان میزان که پنج ماه «مذاکره»، بدون هرگونه ابتکار چشم‌گیر از سوی حکومت سپیراس، موجب دل‌سردی و مؤید بدبینی مستدل من بود، تصمیم فراخوان به همه‌پرسی و فراتر از آن، نتیجه‌ی فوق‌العاده‌اش (یک «نه»ی صریح و بزرگ به بستانکاران) می‌توانستند سرانجام به مثابه گشایش قریب‌الوقوع یک فصل سیاسی کاملن جدید تفسیر شوند. به نظر می‌رسید که یک ماجرای واقعی، در دیالکتیکی باز یافته میان دولت و مردم، در دستور کار قرار گرفته است. من در همین ستون<sup>۱</sup>، این امیدواری را ابراز کردم.

۴

می‌توانیم بگوییم که چنین چیزی صحت نداشته و قضاوت ما به خطا رفته است.

۵

امکان چه اتفاقی را، ظاهرن به اشتباه، تصور می‌کردیم؟ خب، مشخص این که حکومت یونان و الکسیس سپیراس، با تصمیم به/تکا به نتایج همه‌پرسی و نه چیزی غیر از آن، مرحله‌ی جدیدی را در سیاست خود تعریف کنند؛ بدین معنا که: از این پس یک حکم مردمی لازم‌الاجرا برای رد قاطعانه‌ی تمهیدات مورد درخواست بستانکاران وجود دارد- امری که ضمن در راستای محتوای اصلی برنامه‌ی سیریزا می‌بود. و این موضوع می‌بایست، نه تنها با امتناع از اعلام خروج یونان از اروپا، بلکه کاملن برعکس، با اعلام صریح و محکم بقای این کشور در اروپا بیان می‌شد- همان طور که اکثریت یونانی‌ها خواستار آن هستند. و این که تصمیمات آینده‌ی یونان، که از سوی دولت تحت قدرت و نظارت مردم بسیج شده اتخاذ خواهند شد، الگوی یک طرز رفتار نوین و آزادانه در

۱ لیبراسیون، ۹ ژوئیه ۲۰۱۵

ترجمه‌ی فارسی در سایت تریازدهم

اروپا را به تمام مردمان و حکومت‌ها ارائه خواهند کرد.

۶

در پی همه‌پرسی، می‌شد توپ را به این طریق به زمینِ بوروکرات‌ها انداخت: مادر اروپا و در یورو هستیم، اما از سوی مردمان مأمور شده‌ایم که شرایط شما را قاطعانه رد کنیم. مذاکرات را باید بدون تکرار خطای فاحش این شرایط از سر گرفت؛ شرایطی که، چنانچه همه‌پرسی نشان می‌دهد، بر ضدّ اروپای مردمان عمل می‌کنند و نه در راستای آن. این موضوع می‌بایست در قالب یک بیانیه‌ی رسمی در شب همه‌پرسی و با تأکید مشدد بر این سه نکته اعلام می‌شد: نه ردّ اروپا، نه پذیرش شرایط مطروحه برای پرداخت بدهی‌هایی که به لحاظ اقتصادی غیر موجه و غیر قابل پرداخت هستند، و گشایش راهی جدید به روی همه‌گان در راستای یک اروپای متعلق به مردمان و نه بانک‌ها.

۷

یک سیاست تنها در صورتی وجود دارد که یک مسئله‌ی متفاوت را جایگزین مسئله‌ای کنیم که از سوی حریف طرح شده است. حریف می‌گوید: یا از من اطاعت می‌کنید، یا اروپا را ترک می‌کنید. سازنده و گرداننده‌ی [سلاح] Grexit<sup>۲</sup> خود اوست و نه هیچ کس دیگر. پاسخ حکومت یونان به هیچ وجه نباید بازی در همان نمایشنامه‌ی «اروپایی‌ها» باشد؛ نمایشنامه‌ای با حضور مامان بدجنس آلمانی، بابای مهربان اما خجول فرانسوی، و بچه کوچولوی بدیونانی؛ نمایشنامه‌ای که متأسفانه به نظر می‌رسد سپراس سرانجام به بازی در آن تن داده است. چرا پاسخ مداوم و سرسختانه از این قرار نباشد: «Grexit در چشم‌انداز ما نیست. خارج از موضوع است. مسئله‌ی ما این است: یا شرایطتان را پس از مذاکره تغییر می‌دهید، یا ما با تقبل تمام پیامدها در اروپایی که شما هیچ وسیله‌ای برای اخراج ما از آن ندارید، روش دیگری برای حل بحران ابداع می‌کنیم؛ روش دیگری که تمام حکومت‌ها - چنانچه برخی از آنها توانایی‌اش را داشته باشند - و تمام نیروهای سیاسی موجود در سرتاسر اروپا را به همراهی با آن فرامی‌خوانیم؟»

۸

به عبارت دیگر؛ شاید درباره‌ی مسئله‌ی پولی طرح بدیلی وجود نداشت که بلافاصله قابل اجرا باشد (البته هیچ قطعیتی در این گفته نیست)، اما یک مسئله‌ی سیاسی بدیل وجود داشت که می‌بایست با قدرت به میان آورده شود، بدیلی غیر قابل تقلیل به مسئله‌ی «یا پذیرش، یا Grexit». سیپراس و گروه مشاوران و حامیانش چنین رویکردی نداشتند. آنها پذیرفتند که در نمایشنامه‌ای که توسط حلقه‌ی سرمایه‌داران اروپایی به روی صحنه رفته است، نقش شاگرد دمدی و سر به‌هوایی را بازی کنند که البته پیشرفت‌هایی در کارش خواهد بود. آنها آرام آرام اما به طور قطع با مسئله‌ی حریف هم‌راستا شدند، و هر روز به همین مسیر ادامه می‌دهند، صرفن برای قبولاندن این که حضور ایشان در قدرت بهتر از حضور سایر احزاب یونان است (احزاب دیگری که به زودی به همراه آنها حکومت را در دست خواهند گرفت!). در واقع، چنانچه امور به گونه‌ای باشد که خود ایشان ادعا می‌کنند، کناره‌گیری [از قدرت] شایسته‌تر است و زمینه‌ی بی‌نهایت بهتری را برای آینده فراهم خواهد کرد. این گونه تسلیم شدن از خوش خدمتی رقت‌آور و فرومایه‌ی حکومت‌های پیشین هم بدتر است، چرا که ایده‌ی یک استقلال سیاسی واقعی را، که پیشاپیش وضع رنجوری در اروپا دارد، بیش از این تضعیف می‌کند؛ این [رویکرد] دستاوردهای بی‌مقداری خواهد داشت و حتا به بهای و خامت محسوس وضعیت مردم تمام خواهد شد.

۹

در کل این ماجرا، همه‌پرسی، و نه چیزی جز آن، موجد وضعیتی می‌بود که می‌توانستم آن را پیش‌ارخدادی تلقی کنم. حکومت به مردم متوسل می‌شد. مردم پاسخ مثبت می‌دادند و منتظر پاسخ متقابل حکومت «در ساحت عمل» می‌ماندند. فرصت بی‌نظیری بود. «پاسخ» الکسیس سیپراس اما این بود که... به همان مسیر قبلی ادامه خواهد داد. او تمام اعتبار آنچه خودش سازمان داده بود را در ساحت تصمیم سیاسی مردود ساخت. توصیفی که از این رفتار می‌توان داشت، حتا ارتباطی به مسئله‌ی راست یا چپ ندارد: من حرفی از انقلابیون بزرگ نمی‌زنم، سیپراس و مشاورانش نشان دادند که حتا عاجز از انجام کاری هستند که محافظه‌کارانی چون دوگل و چرچیل توانستند انجام دهند. آنها نخواستند یا نتوانستند یک تصمیم سیاسی واقعی بگیرند (امری که البته به ندرت

یافت می‌شود): تصمیمی که یک امکان نوین خلق می‌کند و کاوش عمیق نتایجش ضروری خواهد بود؛ ضرورتی که مستلزم بسیج تمام کسانی است که، ورای قدرت‌های سیاسی، اضطرار عمل را دریافته‌اند. آنها در مواجهه با بوروکرات‌های اروپایی رفتاری را در پیش نگرفتند که میرابو<sup>۳</sup> و نماینده‌گان طبقه‌ی سوم<sup>۴</sup> پس از دریافت اخطار تفرق از سوی پادشاه در سال ۱۷۸۹ اتخاذ کردند: «ما همچون شما در اروپا و حوزه‌ی یورو هستیم. بر خلاف شما، ما باتکیه بر اراده‌ی مردم حامل بینشی دیگر، هم درباره‌ی اروپا و هم درباره‌ی یورو، هستیم. اگر شما خواستار Grexit هستید، به صراحت اعلام کنید و بکوشید آن را به زور به ما تحمیل کنید!»

## ۱۰

به طور خلاصه: از دید من، تقصیر سیپراس و گروهش مشخص امتناع از سیاست در زمانی بود که، به طرز معجزه‌آسا و شاید در عرض چند ساعت (شب همه‌پرسی؟)، اعمال آن به ایشان وابسته شده بود. نگرانی من از این است که در پی این قصور به نقشه‌ی معمول بازگردیم: یونان دیگر برای هیچ‌کس معنای خاصی نخواهد داشت، آنچه را در توانش است پرداخت خواهد کرد، مردم سرخورده‌تر و بینواتر از پیش خواهند شد، و کل این واقعه در آشوب عظیم سرمایه‌ی جهانی فراموش خواهد شد.

## ۱۱

چنانچه قرار باشد درسی از لحظات مهم تاریخ بگیریم، آن درس ندرت و برگشت‌ناپذیری فرصت سیاسی است. می‌توان گفت که این تعریف سوسیال دموکراسی از قرن نوزدهم تا به حال است: هرگز در عمل از فرصت نادر ایجاد یک امکان سیاسی نوین استفاده نشود؛ بلکه برعکس، مصرانه به گونه‌ای رفتار شود که گویا چنین فرصتی هرگز وجود نداشته است. آیا باید سیپراس و تیم حکومتی‌اش را سوسیال دموکرات‌های جدیدی دانست که، با توجه به فرومایه‌گی دیرین و

۳ Honoré Gabriel Riqueti, comte de Mirabeau، نویسنده، روزنامه‌نگار و سیاست‌مدار قرن هجدهم فرانسه  
۴ Tiers état، در تقسیم‌بندی گروه‌ها و طبقات اجتماعی در فرانسه‌ی پیش از انقلاب، این اصطلاح به اقشاری از مردم (تقریباً هشتاد درصد جمعیت) اطلاق می‌شد که به دو گروه روحانیون و اشراف تعلق نداشتند، غالبین در حوزه‌ی کار و تولید فعالیت داشتند و مالیات می‌پرداختند (دو گروه دیگر از پرداخت مالیات معاف بودند). لازم به ذکر است که این گروه بزرگ، طبقات اجتماعی مختلفی را از بورژوازی مرفه تا کارگران و دهقانان و خادمان در برمی‌گرفت.



فرسوده‌ی سوسیال دموکرات‌های سابق، به شدت مورد نیاز سرمایه‌داری پارلمانی هستند؟ اگر چنین است، اگر بحث صرفن بر سر موعد پارلمانی یک جایگزینی در نظم موجود و در گاردِ چپ آن است، پس دیگر حرفی باقی نمی‌ماند. اگر تحولات جدید، از جمله شکل‌گیری و قدرت‌گیری فراکسیون مخالف باروند فعلی در سیریزا، نشان دهند که جستجوی یک راه سیاسی نو در مقیاس اروپا و حتا جهان همچنان در یونان زنده است، به راستی از آن خرسند خواهیم شد.

منبع: لیبراسیون

منجیغ  
Manjanigh

